

مجله‌ی حافظ‌پژوهی

(مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)

سال ۲۳، شماره‌ی ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

مقاومت حافظ در برابر خشونت و استبداد

پروفسور سید عین‌الحسن*

دانشگاه جواهر لعل نهرو دهلی نو

چکیده

حافظ شیرازی برای مردم هند شاعری شناخته‌شده و محبوب است. در هندوستان حافظ را شاعری آزاداندیش و مبارز می‌شناسند که در برابر خودکامگی و ستمگری حاکمان روزگار خود ایستاده است. در این مقاله، چگونگی مقاومت حافظ در برابر خشونت و استبداد حاکمان روزگارش با استناد به ابیاتی از غزل‌های او بررسی و بازنموده می‌شود. ابتدا تعاریف مقاومت آمده و سپس مقاومت به دو نوع شدید و خفیف، تقسیم و توضیح داده می‌شود. مقاومت خفیف به صورت کنایه، اشاره، رمز، مجاز و سمبل نشان داده می‌شود. بررسی دیوان حافظ نشان می‌دهد مقاومت خفیف در شعر حافظ به‌طور کامل موجود است. مقاومت خفیف حافظ در مقابل هرکسی است که از آیین دینی و مذهبی و به‌ویژه جنبه‌ی انسانی فرار می‌کند و خود را به جنبه‌ی منفی آن می‌سپارد. حافظ نماینده‌ی جرئت و شهامت بوده و حرف خود را با جسارت اما همراه با ادب بیان کرده است. او زمامداران قدرت را به توجّه و بازیابی در اعمال خود دعوت نموده است و هیچ‌گاه از دایره‌ی ادب بیرون نرفته است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، مقاومت، هندوستان.

۱. مقدمه

از جامعه‌ی انسانی انتظار می‌رود که هرگونه فکر و ذکر را منصفانه و آینه‌وار بسنجد و نسل آینده را به نتایج ثمربخش آن متوجّه سازد، اما حقیقت گاهی دگرگون است و اذهان منجمدشده‌ی انسانی با تمام کهنسالی و فرسودگی، گوش هوش را بر افکار نو و

* رئیس مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو،

۹۰ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
عقیده‌ی تازه می‌بندد و بی‌عدالتی به راه می‌اندازد. آنچه هست و آنچه که باید باشد با هم
اتفاق پیدا نمی‌کند. در نتیجه، فکر نو با فکر کهنه و احساس یکی با احساس دیگری رو
به عرصه‌ی جدال می‌نهد.

تعداد کتاب‌های تحقیقی و مقاله‌های پرمغزی که درباره‌ی حافظ شیرازی تاکنون
نوشته شده‌اند بی‌شمار است، ولی در عین حال، شاید کمتر کسانی بوده‌اند که یک قدم
بیشتر به قلب شکسته‌ی این شاعر بزرگ نزدیک شده باشند.

افزایش شگفت‌انگیز سیستم فئودالی و زیر فشار آوردن روستاییان و غصب کردن
اموال و زمین مردم باعث مبارزه‌ی داخلی در قرن هشتم می‌شد. دوران سلطه‌ی مغول
یکی از دشوارترین ادوار تاریخ مردم ایران زمین بود.

از تاریخ نیز برمی‌آید که تشدید تضادها و کوشش عامه‌ی مردم برای رهایی از یوغ
بیگانه و بهره‌کشی وحشیانه موجب شد که در ایران و کشورهای مجاور آن (آسیای
میانه و ترکیه‌ی عثمانی) بین سال‌های ۷۳۱ و ۷۸۲ هجری، سلسله‌ی قیام‌های عمومی به
وقوع بپیوندد.

این مطلب را مارسل بریون در کتاب سرگذشت تیمور لنگ به قلم خود او در آخر
فصل نوزدهم نقل کرده است:^۱

امیر مبارزالدین بر فارس مستولی شد که مردی سفاک و ریاکار بود و تا آنجا که
می‌توانست بر مردم آزاده‌ی فارس سخت می‌گرفت. در عهدش بازار تدلیس و ریاکاری
رونق داشت و همه‌جا جلوه‌گاه واعظان دورویی بود که چون به خلوت می‌رفتند بر
خلاف مواعظ خود کار دیگر می‌کردند. امیر مبارزالدین در سال ۷۶۵ درگذشت و
به‌جای او شاه‌شجاع فرزندش بر تخت سلطنت جلوس کرد. این پادشاه قساوت قلب را
از پدر آموخته بود. چشم پدر و پسر خود را کور کرد و فرزند ده ساله‌ی بی‌گناه
شیخ ابواسحاق را کشت و مرتکب امری فجیع و ناموسی شد. بالاخره در سال ۷۸۶
وفات یافت و پس از او هرچند خاندان آل مظفر به هم درآویختند و فتنه و آشوب در
فارس و سایر نواحی که تحت فرمانروایی آنان بود بسیار گشت و اغلب اوقات شاه
منصور در شیراز حکومت می‌کرد، او جز جنگ و جدال به چیز دیگر مشغول نبود و بر
اثر کشمکش‌هایی که بین شاهزادگان مظفری وجود داشت مردم فارس در ناراحتی
شدید و اضطراب کامل به سر می‌زدند زیرا هرچند هفته و ماه یکی از آنان قدرت را از
دیگری می‌گرفت و بر شیراز مستولی می‌شد. در این اوضاع و احوال سروکله‌ی امیر
تیمور پیدا شد و نخستین بار در سال ۷۸۸ علما و فضلا را نزد خویش به شیراز خواند و
اطلاعات دینی خود را به رخ آن‌ها کشید. بنابر روایتی به حافظ می‌گوید: «تو چگونه

حافظ قرآن هستی که نمی‌توانی آیات قرآن را آیه به آیه از انتهای سوره تا ابتدای آن بخوانی؟ درحالی‌که من می‌توانم از حفظ تمام سوره‌های قرآن را بدین‌گونه بخوانم، زهی وقاحت و بیشرمی!» (سمیعی، ۱۳۶۱: ۳۱۹-۳۲۱).

تاریخ‌نویس معروف ویلبر فورس کلارک نیز چنین می‌نویسد: «دوره‌ی امارت امیرمبارزالدین محمد مظفر، که توام با سخت‌گیری و تعصب بسیار بود، ظاهراً موجب نارضایتی شاعر بود. اواخر عمر شاعر مواجه بود با استیلای امیرتیمور بر فارس، اگر ملاقات و مذاکره‌ای که به‌موجب قول تذکره‌نویسان بین حافظ و این پادشاه روی داده است درست باشد» (حافظ، ۱۳۸۴: الف).

عبدالرفیع حقیقت، مؤلف تاریخ عرفان و عارفان ایرانی چنین می‌نویسد: «امیر مبارزالدین... باید گفت از جنس دیگر بود. وی مردی سخت و قسی و بی‌رحم و دیکتاتور بود. به‌محض اینکه شیراز را بگشود در تمام میخانه‌ها را بست و باده‌نوشی و می‌گساری و عشرت را به‌سختی ممانعت کرد» (حقیقت، ۱۳۷۰: ۵۸۸-۵۸۹).

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، وقتی چشم به جهان گشود، اوضاع ایران بسیار آشفته بود. حافظ تنها کسی نبود که با چشم‌های باز اوضاع این نابسامانی‌ها را می‌دید بلکه عامه‌ی مردم به اشغال‌گرایان توجه وافر داشتند. تاریخ‌نویسان این دوره چون شرف‌الدین یزدی، حافظ ابرو، رشیدالدین فضل‌الله، نظام‌الدین شامی و... مفصل از این ایام تلخ، ذکر نموده‌اند. کسانی حافظ را متهم می‌کنند که شاهد حوادث بود، اما چشم از حقایق پوشید؛ به‌طورمثال زمانی که زمین تحت فشار بود، از آسمان و ستارگان صحبت می‌کرد:

این چه شور است که در دور قمر می‌بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم^۲
 اتهام‌بستن سهل است اما حقیقت حال را جست‌وجو کردن دشوار است. باید دردهای حافظ را یک‌بار دیگر با نگاه باز تجزیه و تحلیل کنیم. خیلی‌ها گفته‌اند فال حافظ جرقه‌ای در ذهن جوینده می‌زند، غم دنیا را مخور و حسرت روزگار را ناچیز و بی‌مقدار بدان، آنچه تقدیر توست تعبیر توست، و یا به‌جای پافشاری بر تنفر، خود را به روند جدیدی از زندگی بسپار... همه‌ی این افکار را ممکن است از شعر حافظ استنباط کرد اما چه کسی است که از گریه‌های شبانه‌روزی حافظ صرف‌نظر کند، وقتی او می‌گوید:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین‌کار شهر آشوب چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را
 (حافظ، ۱۳۷۲: ۴)

۹۲ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹

ما را بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه باز بین به ترخم غلام را
(همان: ۱۱)

ترسم این قوم که بر دردکشان می‌خندند در سر کار خرابیات کنند ایمان را
(همان: ۱۴)

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی پیداست نگارا که بلندست جنابت
(همان: ۲۳)

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت به قصد جان من زار ناتوان انداخت
(همان: ۲۴)

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود در این خانه که کاشانه بسوخت
(همان: ۲۶)

حافظ شاعر آزاداندیش و آزاده‌مرد و شاعر بلندنظر از این ریاکاری رنجیده‌خاطر شد و در یکی از غزل‌های خود که به این روزهای ضیق و عسرت (اختناق و ریاکاری) اشاره می‌کند چنین می‌گوید:

اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیز است به‌بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
صراحی‌ای و حریفی گرت به‌دست افتد به عیش کوش که ایام فتنه‌انگیزست
در آستین مرقع پیاله پنهان کن که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریزست
ز رنگ باده بشوئید خرجه‌ها در اشک که موسم ورع و روزگار پرهیزست
(همان: ۶۰)

و نیز گفته است:

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند گره از کار فروبسته‌ی ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
در میخانه بستند خدایا مپسند که در خانه‌ی تزویر و ربا بگشایند^۳
(همان: ۲۷۴)

چند روز پیش مقاله‌ای با عنوان «گلچینی از دیوان حافظ شیرازی، شاعر عصیانگر و آزاد اندیش!» دریافت نمودم که به قلم حسن جداری به تحریر آمده است. در این مقاله بیشتر سخن از آزاداندیشی حافظ است. وی می‌نویسد:

حافظ، شاعری شیرین‌سخن و نکته‌دان بود که در اواخر دهه‌ی سوم قرن هشتم، به احتمال زیاد در سال ۷۲۷ هجری در شیراز، شهر شعر و شراب، به دنیا آمد و در همان شهر، در سال ۷۹۲ وفات یافت. در میان شعرای فارسی‌زبان دوران قبل از انقلاب مشروطه، به‌سهولت می‌توان گفت که شاعری به آزاداندیشی و عصیان‌طلبی حافظ، به‌ندرت وجود داشته است. شهرت و محبوبیت این شاعر بلندآوازه در بین مردم کوچه‌وبازار طی قرون و اعصار، در درجه‌ی اول

مرهون آزاداندیشی‌ها و افشاگری‌های متهورانه‌ی اوست. مردم به‌خاطر علاقه‌ای که به حافظ داشته‌اند، به شاعر محبوب خود، لقب «لسان‌الغیب» داده‌اند. حافظ چه در دوران شباب چه پیرانه‌سر، هیچ‌وقت ساکت و آرام نیست. هرگز دست از افشاگری و برملا ساختن مفاسد شیخ و واعظ و صوفی و مفتی و محتسب برنمی‌دارد و آنچه در ضمیرش پنهان است، بی‌واهمه برزبان می‌آورد. در دل پرشور و التهاش همواره آتش عشق و آزادگی شعله‌ورست و مبارزه‌اش علیه بدکاران و ریاورزان، هیچ حدومرزی نمی‌شناسد:

از آن به دیرمغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
(همان: ۳۴)

به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها که از شنیدن آن، دیگ سینه میزد جوش
(همان: ۳۸۳)

من که عیب توبه‌کاران کرده باشم سال‌ها توبه از می وقت گل، دیوانه باشم گر کنم
(همان: ۴۶۹)

زین آتش نهفته که در سینه‌ی من است خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت!
(همان: ۱۲۰)

با او موافقم که می‌نویسد: حافظ در دوران سلطه‌ی جابرانه‌ی امیرمبارزالدین، هرگز دست از مبارزه علیه این سلطان ریاورز و شیخان و واعظان و فقیهان دغل‌باز و دورو برنداشته بود؛ از برافتادن حکومت ترور و اختناق این حکمران خون‌خوار اظهار خرسندی کرده، چنین می‌سراید:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم از بخت شکر دارم و از روزگار هم
زاهد برو که طالع اگر طالع من است جامم بدست باشد و زلف نگار هم
ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند! وز می جهان پر است و بت میگسار هم
آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین خصم از میان برفت و سرشگ از کنار هم
(همان: ۴۹۰)

برخی افراد هم اگرچه با نیت شناخت بهتر، دست به تلاش‌هایی می‌زنند، اما معلوم نیست نتیجه‌نهایی کارشان به حقیقت نزدیک باشد. مثلاً به مناسبت ششصدمین سالگرد درگذشت حافظ در سال ۱۹۸۹ میلادی یک سمینار بین‌المللی در بخش اسلام‌شناسی دانشگاه برن برگزار شد که در آن اندیشمندان غرب شرکت کردند. گزارش این سمینار به‌شکل کتابی به نام Intoxication در سال ۱۹۹۱ میلادی به تدوین مایکل گلنگز و کرسٹوف برجی از چاپخانه‌ی پیتزلینگ به‌چاپ رسیده است. مقاله‌هایی که در این کتاب گردآوری شده‌اند، عبارتند از: «اصطلاحات مذهبی در شعر حافظ»؛ «تبادل متن به لحاظ تاریخ»؛ «موارد و معانی «دل» در شعر حافظ»؛ «جنبه‌های عارفانه‌ای در شعر حافظ»؛

۹۴ ————— مجله‌ی حافظ‌پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
«افسانه‌ای بودن شعر حافظ»؛ «واژه‌شناسی و تراکیب در شعر حافظ»؛ «حافظ: آیا دوست نادان است؟» و «نکاتی درباره‌ی نتایج تحقیقات تازه».

منظور اصلی این همایش بالاخره در نتیجه‌گیری این کتاب روشن گردید، وقتی سرتاسر زندگانی حافظ را در پنج بخش تقسیم کردند: اول آنکه در دوران بیست‌وپنج سال حافظ را اسیر دام می‌نوشی می‌بینند؛ مرحله‌ی دوّم تا چهارده سال دیگر طول می‌کشد که وی کاملاً تریاکی شده؛ دوره‌ی سوّم تا شش سال دیگر به طول می‌انجامد و حافظ در انتهای جنون می‌رسد از خود بی‌خبر، ولی بازهم راهی برای نجات از می‌نوشی نمی‌بیند؛ دوره‌ی چهارم که یک دوره‌ی شانزده ساله بود، حافظ را بر آن داشت که به سوی توبه گام پیماید و فریاد کند «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها». سپس عمر چهارساله‌ی باقی‌مانده‌اش پنج‌مین و آخرین دوره‌ی این شاعر بود که حواس خود را گم کرده هق‌هق گریه می‌کرد و عالم را وداع گفت!

۲. بحث و بررسی

۱.۲. مقاومت چیست؟

۱.۱.۲. مبارزه‌ای است در برابر دشمن غاصب

که در ادبیات چنین نقل شده است: «سنگ‌ریزه‌هایی که در ته جوی آب قرار گرفته‌اند، مثل این است که آنجا برای خود خانه ساخته‌اند. همیشه در برابر فشار آب مقاومت می‌کنند. مثل این است که آب می‌خواهد به‌زور آن‌ها را از خانه‌ها بیرون کند ولی آن‌ها تن در نمی‌دهند. عاقبت فشار آب آن‌ها را از جای خود بیرون می‌اندازد و به پایین می‌کشد ولی باز در چنگال دشمن غاصب تلاش می‌کنند، به دور خود می‌گردند و گویی همیشه به حسرت به عقب خود نگراند و با رشک به خانه‌ی خود می‌نگرند» (سمیعی، ۱۳۶۱: ۷۶).

۲.۱.۲. مجاهده‌ای است برای پاسداری از یک گروه و دفاع از عقیده و مقرّرات

مذهبی

«نمونه‌ی آن، مجاهدات‌های بی‌شماری است که مسلمانان هندوستان در آن سرزمین و بر صفحات تاریخ از خود به یادگار گذاشتند که نمایشگر وضعیّت یک دسته از مسلمانان در برابر استعمارگر خون‌آشام است. استعماری که با همه‌ی قدرت و سیطره‌اش، باز در برابر روح فداکاری این جمع، زبون و ناتوان بود. تنها این جمع نبودند که با این روحیه، نمونه‌ی فداکاری و ازخودگذشتگی بودند، بلکه اکثریت قاطع مسلمانان هند نیز شریک و دنباله‌رو

آنان بوده و تاجایی که می‌توانستند به صورت‌های گوناگون نفرت و انزجار خود را از حکومت غاصب انگلیسی ابراز می‌داشتند» (خامنه‌ای، ۱۳۴۷: ۹۲).

۳.۱.۲. یک تهدید است

فردوسی و سعدی آن را در قالب شعر چنین آورده‌اند:

میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
مزن بر سر ناتوان دست زور که روزی درافتی به پایش چو مور
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۳۳۳)

۴.۱.۲. یک تنفر است علیه خشونت و سخت‌گیری که از آیات قرآنی چنین استنباط

می‌توان کرد:

«یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء» (ممتحنه / ۱)
ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید
«ومن یتولهم منکم فانه منهم» (مائده / ۵۱)
هرکس از شما با آنها (یهود و نصاری) دوستی کند او هم از آنهاست

۵.۱.۲. عقب‌نشینی‌ای مصلحت‌آمیز است

به‌کاربردن زور و قدرت برای دفاع و تحمل صدماتی که بر اثر مخالفت قوانین ظالمانه وارد می‌آید، هرچند مبتنی بر طرز تفکری نمونه‌ی عالی و انسانی است، باید در نظر داشت که همیشه و در همه‌ی شرایط، مقدور و عملی نیست. درحالی‌که ادیان مختلف جهان این نوع تفکر را به جریان انداخته‌اند، فی‌المثل: «هرکه بر گونه‌ی راست تو طپانچه زند، گونه‌ی چپ را نیز به‌سوی او بگردان!» این عقیده یکی از نزدیک‌ترین عقائد دین جینی است، اما به قول صاحب کتاب *کفاح المسلمین* (عبدالمنعم النحر، یکی از علمای وابسته به دانشگاه الازهر)، آیا اخلاقیات و سجایای برجسته‌ی انسانی، به‌ویژه آن‌هایی که مربوط به راه‌ورسم زندگی است، می‌تواند در برابر همه‌کس، حتی ستمگران و جباران مورد استفاده قرار گیرد؟ و آیا منطقی است که آدمی در مقابل استعمارگران خون‌آشام که مسالمت و نرمش، موجب طغیان حس خودپرستی و نخوت آن‌ها می‌شود، آرام بنشیند و تسلیم گردد؟ آیا این روش جز فساد و هرج‌مرج، نتیجه‌ای به بار می‌آورد؟ به قول یک محقق جوان: «کمتر سروده‌ای در دیوان حافظ یافت می‌شود که انگیزه و زمینه‌ای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، خانوادگی یا مردمی نداشته باشد» (حافظ، ۱۳۶۸: ۲۱).

۹۶ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
«خودبینی نزد عارفان حجاب اکبر است و دیگر حجاب‌ها پرده از وام گرفته‌اند، حافظ خودبینی را عین کفر دانسته و آن را در چهره‌های گوناگون معرفی کرده است:
به زیر دلق ملمع کمنداها دارند درازدستی این کوتاه‌آستینان بین»
(حافظ، ۱۳۷۲: ۵۴۸)

۲.۲. مقاومت شدید و خفیف

دو نوع مقاومت در جامعه‌ی ما وجود دارد که می‌توان آن را به صورت شدید و خفیف تعبیر کرد. مقاومت شدید پیشاهنگ تظاهرات، اعتصابات، تهاجم و غلبه می‌باشد که با انقلاب‌ها و کودتاها و... به انجام می‌رسد. برخلاف آن، مقاومت خفیف به صورت کنایه، اشاره، رمز، مجاز و سمبل اجرا می‌شود. مثلاً اگر حق زحمات معماری که خانه می‌سازد، به اندازه‌ی کار او پرداخت شود، ممکن است کاری که در مدت پنج روز به پایان می‌رسد، در چهار روز کامل شود، اما اگر حق زحمات معمار در برابر کار او کمتر باشد، مقاومتی خفیف در دل او جای می‌گیرد. در نتیجه‌ی آن مقاومت، چیزی بی‌صدا در حال حرکت دیده می‌شود که از سرعت کار او می‌کاهد. این نوعی تحریک خاموش است که یقه‌گرفتنی نیست، بلکه مقاومتی خفیف است که کار پنج روزه را ممکن است به مدت ده روز به انجام برساند و صاحب خانه نتواند آن را تلافی کند.

انواع مقاومت خفیف در شعر حافظ به‌طور کامل موجود است:

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز	دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد
دیگران قرعه‌ی قسمت همه بر عیش زدند	دل غمدیده‌ی ما بود که هم بر غم زد
کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی	حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
لعلی از کان مروت بر نیامد سال‌هاست	تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد برد	قصه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند
من خاکی که از این در نتوانم برخاست	از کجا بوسه زنم بر لب آن قصر بلند
این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد	اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
(همان: ۲۴۷)

حافظ را ببینید که در شعر بالا نماینده‌ی جرئت و شهامت بوده است و تاخت خود را به چه منزلی می‌رسانده که از این حقیقت چشم‌پوشی امکان‌پذیر نیست:

گفتم کی‌ام دهان و لبت کامران کنند
گفتم خراج مصر طلب می‌کند لبت
گفتم به نقطه‌ی دهن‌ت خود که برد راه
گفتم صنم‌پرست مشو با صمد نشین
گفتم هوای میکده غم می‌برد ز دل
گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است
گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود
گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود
گفتم دعای دولت او ورد حافظ است
گفتا به چشم هر چه تو گویی چنان کنند
گفتا در این معامله کمتر زیان کنند
گفت این حکایتی ست که با نکنه‌دان کنند
گفتا به کوی عشق هم این و هم آن کنند
گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
گفتا به بوسه‌ی شکرینش جوان کنند
گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند
گفت این دعا ملایک هفت‌آسمان کنند
(همان: ۲۶۸)

گذشت بر من مسکین و با رقیبان گفت
دریغ حافظ مسکین من چه جانی داد
(همان: ۱۵۲)

خوش عروسیست جهان از ره صورت لیکن
هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین داد
(همان: ۱۵۱)

دیریست که دلدار پیامی نفرستاد
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
سوی من وحشی صفت عقل‌رمیده
دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست
فریاد که آن ساقی شکرلب سرمست
چندان که زدم لاف کرامات و مقامات
حافظ به ادب باش که واخواست نباشد
دنوشت سلامی و کلامی نفرستاد
پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد
آهوروشی کبک خرامی نفرستاد
و از آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد
گر شاه پیامی به غلامی نفرستاد
(همان: ۱۴۶)

باوجود تمام شجاعت که حافظ بیان داشته، باز هم در ابیات فوق خود را به خویشتن‌داری و ادب محصور دانسته است، ولی حرف دل خود را با تمام جسارت بیان داشته است:

شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سر آمد شه‌یاران را چه شد
گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد
(همان: ۲۲۷)

هزار نکته‌ی باریکتر ز مو این جاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

(همان: ۲۳۸)

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم‌شبی دفع صد بلا بکند
عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

(همان: ۲۵۲)

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند

(همان: ۲۶۵)

مردم چشمم به خون آغشته شد در کجا این ظلم بر انسان کنند

(همان: ۲۶۸)

گویا باور نمی‌دارند روز داوری کاین همه قلب و دغل درکار داور می‌کنند
یارب این نودولتان را بر خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند

(همان: ۲۷۰)

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

(همان: ۲۸۳)

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر کز آتش درونم دود از کفن برآید
بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید

(همان: ۳۱۵)

مقاومت خفیف حافظ در مقابل هر کسی است که از آیین دینی و مذهبی و به‌ویژه

جنبه‌ی انسانی فرار می‌کند و خود را به جنبه‌ی منفی آن می‌سپارد، چنانکه می‌گوید:

تو خرقه را ز برای ریامی‌پوشی که تا به زرق بری بندگان حق از راه^۴

«چیزی که در اینجا بسیار جالب توجه می‌باشد این است که برخی از افکار ملامتیان

در فلسفه‌ی اگزیستانسیالیست‌های امروز هم هست و همچنانکه فلسفه‌ی

اگزیستانسیالیسم نتیجه‌ی ناکامی‌ها و محرومیت‌های حوادث پنجاه‌ساله‌ی اخیر اروپا و

عواقب دردناک دو جنگ جهانی بوده است، باید عقیده‌ی گروهی از ملامتیان را نیز

نتیجه‌ی نگرانی‌ها و نابهرگی‌های جامعه‌ی ایران پس از استیلای تازیان دانست»

(حقیقت، ۱۳۷۰: ۸۵). علی دشتی محقق مشهور معاصر می‌گوید:

«واضح‌ترین خطی که سیمای حافظ را از قیافه‌ی سایر متفکرین ما مشخص و ممتاز

می‌کند آزادی فکری است. آزادی فکری بزرگترین امتیاز بشرهای اندیشه‌گراست.

همان‌طورکه وجه امتیاز انسان از حیوانات قوه‌ی ادراک و وجه امتیاز انسان‌ها از

یکدیگر ملکات و فضائل اخلاقی است، وجه امتیاز دانشمندان و طبقه‌ی راقیه آزادی فکر است. شاخص قدر آنها تنها دانش و معرفت نیست... حافظ از آن افراد ممتازی است که از شکل دیوی که سایر افراد بشر روی دیواره کشیده‌اند، نمی‌ترسد و خود هم برای خویش این ترس را نیافریده است و برای فکر او حدود و ثغوری نیست... تمایل طبیعی مردم را بر آن داشته است که برای فکر حافظ حصاری بسازند و برای روح بلندپرواز او قالب جامدی بیافرینند. با اصرار خواسته‌اند او را در طبقه‌بندی‌هایی که بشر متوسط برای خود درست کرده است وارد کنند: او را شیعه دانسته‌اند، سنی گفته‌اند، صوفی خوانده‌اند، صوفیه ملامتیه فرض کرده‌اند و بسا الزامات دیگر؛ ولی می‌توان گفت که حافظ نه شیعه است، نه سنی است، نه صوفی است، نه ملامتیه است، نه متدین است، نه بی‌دین است، بلکه حافظ، حافظ است... حافظ اندیشه‌گری است که پرش فکر و خیال او را نه شریعت، نه طریقت، نه الحاد نه سیستم‌های فلسفی و صوفی‌گری عایق نمی‌شود... حافظ در آزادگی، در وارستگی، حریت ضمیر و پاک‌بودن از آرایش تعصب مانند کنفوسیوس، مانند بودا، مانند گوته، مانند گاندی و بالأخره به روش حضرت مسیح صورت کمال بشریت و علو مقام انسانی است...» (همان: ۵۸۳-۵۸۴).

«چه در کلام بلند وی افکاری عمیق که حتی عصر ما را نیز فرا گرفته است جلوه‌گر می‌باشد. او به منزله‌ی نغمه‌سرایبی است که به آواز دلکش او هم مست و هم هوشیار و مردم حال و استقبال هر دو به طرب آمده‌اند» (براون، ۱۳۳۹: ۳۱۶-۳۱۸).

حافظ‌شناسان برجسته‌ی معاصر مانند نصرالله پورجوادی، بعضی ابیات و غزل‌های او را عرفانی و بعضی را غیرعرفانی دانسته‌اند، ولی بنده معتقدم حافظ در معرض گفت‌وگوی عرفانی نیز کلمات طنزآمیزی را به‌صورت تام‌وتمام به‌کار می‌برد. چنانکه در بسیاری موارد کلماتی چون شیخ، واعظ، فقیه، مفتی، محتسب، فاسد، حقه‌باز، زهدفروشان، زاهدان ریایی، مفتیان رشوه‌خوار، صوفیان شیاد و... اشاره‌ای به ناآرامی جامعه بوده که از دل شاعر به‌صورت آهی و فغانی بیرون آمده است.

«تاکنون درمورد حافظ کمتر گفته شده است که او متفکر اجتماعی یا مصلح اجتماعی است. حافظ از آن روی مصلح اجتماعی است که با آفت‌های اجتماعی کار دارد. یعنی دردها و فسادها و آسیب‌ها را تا اعماق می‌شناسد و جراح‌وار به نیشتر انتقاد می‌شکافد و آنگاه به مهربانی مرهم می‌نهد. ما در طول تاریخ ادبیاتمان غیر از عصر جدید، یعنی از رودکی و منوچهری و فردوسی به این طرف... تا حدود یک قرن پیش که افکار جدید آزادی‌خواهی و اصلاح اجتماعی مطرح می‌شود... چنین شاعری نداریم.

۱۰۰ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
در دنیای قدیم اصلاً مسائل اجتماعی را یا نمی‌دیدند یا ناگفته می‌گذاشتند» (خرمشاهی،
۱۳۶۶: ۳۱).

۳. نتیجه‌گیری

حافظ در سبک خود با غزل‌های ناب با پیام‌های رسا، نه‌تنها در سرزمین ایران شناخته شده بلکه وی را از زوایای مختلف در ممالک و مناطق مختلف از جمله هندوستان نیز می‌شناسند. هندیان حافظ را به‌مثابه شاعری شیرین‌سخن، نکته‌دان و باصراحت می‌شناسند. شهرتی که از وی در دست است به‌سهولت می‌توان گفت که شاعری مانند او با آزاداندیشی و عصیان‌طلبی آن، به‌ندرت وجود داشته است. شهرت و محبوبیت حافظ در درجه‌ی اول مرهون آزاداندیشی‌ها و افشاگری‌ها و هم حرف‌های مستقیم و بی‌باکانه به زمامداران وقت بوده است. مطالعه‌ی اشعار حافظ، این نکته را به‌خوبی روشن می‌سازد که این شاعر آزاداندیش منت کسی را تحمل نمی‌کرد، هم‌صحبتی حکام و صاحبان قدرت را به اندازه‌ی زجر و شکنجه می‌دانست و مقام و منزلت را ارزشی اندکی هم نمی‌داد:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدرست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۴۵)

حافظ که خود یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان جهان بود، به‌روشنی نشان می‌دهد که بیشتر عمر پرآشوبش را در فقر و تنگدستی سپری نموده است ولی با تمام این مشکلات باید قبول داشت که این شاعر وارسته و آزادمنش، هرگز وقار و غرور خود را از دست نداده و به‌خاطر شهرت و منصب، از کسی توقع مادی نداشته و سر بر آستان ناکسان فرود نیاورده است. با تمام قناعتی که داشت گاه چنان از فشار زندگی به ستوه می‌آمد که زبان به شکوه می‌گشود و فریاد می‌زد:

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس!
(همان: ۳۶۳)

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است!
(همان: ۷۳)

گفته شد حافظ شاعری بود عصیان‌گر و مقاوم علیه ناهنجاری‌ها و نابسامانی‌های جامعه و عملکرد حاکمان و قدرتمندان وقت، ولی مهم این است که قسمت زیادی از مبارزه‌ی وی متمرکز بود بر مبارزه‌ی خفیف که نوع آن شرح داده شد. وی در این تلاش خود زمامداران قدرت را به توجه و بازبینی در اعمال خود دعوت نموده است و

مقاومت حافظ در برابر خشونت و استبداد _____ ۱۰۱

هیچ‌گاه از دایره‌ی ادب بیرون نرفته و بعضاً موضوع را در لفافه، به‌گونه‌ای شرح نموده است که به‌قول معروف «هم لعل به دست آید و هم یار نرنجد»:

در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
(همان: ۷)

برو به کار خود ای واعظ این چه فریادست مرا فتاده دل از ره، تو را چه افتاده‌ست؟
(همان: ۵۱)

ای آنکه به تقریر و بیان دم زنی از عشق ما با تو نداریم سخن، خیر و سلامت!
(همان: ۱۲۳)

یادداشت‌ها

۱. ممکن است درباره‌ی نسبت این کتاب به تیمور، تردید باشد که باید در محل مناسبی به شرح آن پرداخت.
۲. این بیت از بیت‌های منسوب به حافظ است (یادداشت ویراستار).
۳. در اشعاری که حافظ در این زمان سروده است هر جا اشاره به محتسب کرده مقصود او مبارزالدین محمد است؛ زیرا او را به طعن و طنز «محتسب بزرگ» می‌نامیده‌اند.
۴. این بیت از بیت‌های منسوب به حافظ است (یادداشت ویراستار).

منابع

قرآن کریم.

براون، ادوارد. (۱۳۳۹). *تاریخ ادبی ایران: از سعدی تا جامی*. ترجمه‌ی علی‌اصغر حکمت، تهران: کتابخانه‌ی ابن‌سینا.

حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸). *دیوان حافظ*. تصحیح و مقدمه‌ی حسین الهی‌قمشه‌ای، تهران: سروش.

_____ (۱۳۷۲). *دیوان حافظ*. به‌کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.

_____ (۱۳۸۴). *دیوان حافظ (فارسی-انگلیسی)*. ترجمه‌ی فرزاد فرید، تهران: کتابخانه‌ی ملی ایران.

حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۰). *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*. تهران: کومش.

خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۴۷). *مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان*. تهران: آسیا.

خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۶۶). *حافظ‌نامه*. ج ۱، تهران: سروش.

۱۰۲ ————— مجله‌ی حافظ پژوهی، شماره‌ی ۲۳، سال ۲۳ (دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۲)، بهار ۱۳۹۹
سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۲). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران:
سخن.

سمیعی، کیوان. (۱۳۶۱). تحقیقات ادبی. تهران: چاپخانه‌ی گیلان.

*Intoxication, (1991) Edited by Christoph Burgel & Michael Glunz,
Peter Lang Publication.*

